

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۳۷، بهار ۱۳۹۸، ویژه فلسفه و کلام

تحلیل معناشناختی بعث و حشر از نگاه ملاصدرا

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۲۰

تاریخ تأیید: ۹۸/۰۲/۱۵

انسبیه تات اسدی*

چکیده

مسئله بعث و حشر از دیرباز در میان متکلمان و فلاسفه مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. از آنجایی که نمی‌توان به طور قطع و یقین این مسئله را از منظر عقلی بررسی کرد، با توجه به آیات و روایات در دسترس و تفسیر آنان، می‌توان مسئله بعث و حشر را توضیح داد. در میان فلاسفه، ملاصدرا با توجه به اصولی که خود آنان را ابداع کرده است، نگاهی متفاوت به مسئله حشر دارد. اصولی مانند حرکت جوهری و اصالت وجود و تشکیک وجود که با توجه به این اصول، مبحث تناسخ ملکوتی را مطرح می‌کند تا با توجه به آن بتواند مسئله حشر انسان‌ها را به صورت دقیق بیان کند. از نظر او انتقال نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی در حقیقت تحول جوهری نفس در مرتبه مثالی خودش است نه جدایی از بدن دنیوی و پیوستن به بدن اخروی. وی با توجه به این اصول اینگونه نتیجه‌گیری می‌کند که بدنی که در قیامت انسان با آن محشور می‌شود، از منشآت خود نفس است و مانند تناسخ ملکی نیست که نفس از بدنی به بدن دیگر منتقل شود و یا قالبی از پیش تعیین شده باشد که نفس به آن منتقل شود. و همچنین به بیان نقش اعمال و ملکات در شکل‌گیری بدن برزخی می‌پردازد که چگونه هر انسانی با توجه به اعمالی که انجام می‌دهد، بدن برزخی خود را می‌سازد. مبحث دیگری که پس از بعث و حشر رخ می‌دهد، مسأله نفخ صور است که در اینجا هم میان فلاسفه اختلافاتی وجود دارد که برای نمونه به اختلاف نظر میان ملاصدرا و امام فخر رازی پرداخته شده است. و پس از بیان این دو قسمت، ارض محشر بررسی می‌شود؛ زمینی که انسان‌ها بر آن محشور می‌شوند، کجاست و دارای چه ویژگی‌هایی می‌باشد و تفاوت آن با زمین دنیایی چیست؟ روش تحقیق در این مقاله به صورت کتابخانه‌ای می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: بعث، حشر، تناسخ ملکی، تناسخ ملکوتی، نفخ صور، ارض محشر.

* دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه باقرالعلوم (ع).
پایان

مقدمه

در بحث حشر انسان‌ها با توجه به دیدگاه‌های مکاتب مختلف فلسفی مبنی بر حشر و معاد جسمانی و یا حشر و معاد روحانی، اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی از آنها قائل به حشر جسمانی هستند و معتقدند که همین بدنی که انسان در دنیا با آن زندگی می‌کرد، در قیامت محشور می‌شود. برخی دیگر معتقدند که حشر انسان به صورت جسمانی نیست و فقط نفس او در قیامت محشور می‌شود و دسته دیگری بر این باورند که انسان‌ها دارای حشر جسمانی هستند، ولی بدنی که با آن محشور می‌شوند، با جسم دنیایی آنها متفاوت است. از میان فلاسفه مختلف، به بررسی نظر ملاصدرا پرداخته می‌شود که او بر این باور است که انسان‌ها حشر جسمانی دارند ولی با بدنی متفاوت از بدن دنیایی.

در قیامت کبری به همراه محشور شدن، مساله نفع صور نیز مطرح است و همچنین این مساله که انسان‌ها بر روی چه زمینی محشور می‌شوند. پس باید این دو مساله نیز به همراه حشر و بعث بررسی شوند.

۱- بعث

از نگاه ملاصدرا، بعث در قیامت کبری با بعث از قبر متفاوت است؛ بعث به این معنا که انسان از هیئات مادی و جسمی بیرون بیاید؛ همان طور که جنین از یک منطقه محدودی به یک منطقه وسیع منتقل می‌شود، بعث هم آن است که انسان از این هیئات بدنی بیرون بیاید و آزاد بشود.

پس فرق بین حالت قبر که حالت برزخ است با حالت بعث که خروج از قبر و آمدن به صحنه قیامت است، مانند تفاوت بین محدود و غیر محدود است؛ که حالت انسان در قبر محدود است و خروج او از قبر، حالت غیرمحدود است.

مسئله برزخ و قبر، نمونه‌ای از قیامت است. انسان وقتی که در برزخ است، چون تازه از دنیا وارد برزخ شده است، هنوز احکام دنیا و تعلقات دنیا همراه اوست و او را رها نکرده است، قهراً آن توان را ندارد که احکام آخرت را به‌طور کلی منکشفاً ببیند؛ مثل جنین که نمی‌تواند احکام دنیا را درک کند. جنین چون در یک منطقه محدودی است، قدرت احساس نسبت به عالم طبیعت ندارد. همان طور که جنین از عالم دنیا به‌طور کامل خبر ندارد، موجودی که در برزخ رفته است هم از عالم قیامت خبر کامل ندارد.

مادامی که انسان همانند جنین است و تعلقات دنیایی غبار چشم اوست، نمی‌گذارد او منطقه دید وسیعی داشته باشد و ادراک او مانند ادراک انسان در حالت خواب است، پس مادامی که این جنین است، در حد برزخ است و در قبر است و در این هیئات بدنیه مقبور است و وقتی که قوه نفس قوی شد، وارد قیامت کبرا می‌شود. (شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۶۳۹)

پس معنای بعث خروج نفس از غبار این هیئاتی است که محیط به نفس اند (شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۱۸۳) مثل خروج جنین از رحم و دیگر این نفس در بند بدن نیست؛ این نفس، بعد از موت و قبل از بعث مثل نائم است و قوا و مشاعر او آن قوت را ندارند که امور آخرت را درک کنند مگر اینکه کم کم از این هیئات برهد. (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۲۲۵)

ملاصدرا در کتب تفسیری اش این مسئله را تصریح کرده که معاد هم روحانی است و هم جسمانی و این چنین نیست که انسان وقتی که به آن مرحله عالی رسیده، بی بدن باشد و بدن نداشته باشد بلکه نفس و بدن مثل راکب و مرکب اند، این راکب و مرکب به سمت خدای متعال در حرکتند و مهمان خدای سبحان هستند و خداوند متعال مهماندار اینهاست؛ منتها خداوند نفس را در یک مرحله پذیرایی می کند و بدن را در مرحله دیگری، مثل اینکه وقتی برای شما مهمانی برسد که مرکبی دارد، شما آن مرکب را در آخور جا می دهید و با علف او را تغذیه می کنید و راکب و مهمان را نزد خود فرا می خوانید و او را به حضور خود می پذیرید.

برداشت ملاصدرا از آیه «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» (قمر: ۵۴) و «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر: ۵۵) این است که بدن و لذائذ بدنی در نشئه جنات و نهر است و روحشان در مقعد صدق نزد خدای متعال؛ نفس و بدن مثل راکب و مرکب اند، راکب را خدای سبحان به حضور خود می پذیرد و مرکب را که بدن است، فی جنات و نهر حفظ می کند. (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۶۲)

پس هرگز نفس، بدن را رها نمی کند و بدن، نفس را رها نمی کند و این «عند ملیک مقتدر» برای روح و «جنات تجری من تحتها الانهار» برای جسم آنهاست.

آن انسانی که از این هیئات و رهن این طبیعت رها شده است، این چنین انبعائی دارد.

۲- حشر

سیر طولی مسئله معاد از موت شروع می شود و به برزخ می رسد و از برزخ به بعث می رسد و از بعث به حشر.

بعد از بیان مساله بعث که دریافتیم هرگز روح بی بدن نخواهد بود، منتها انسانی که مرکب از روح و بدن است، برای روح او درجه ای است که بدن او در آنجا راه ندارد و برای بدن مرتبه ای است که روح در آن محصور نخواهد بود، و اگر احیاناً گفته می شود که انسان به لقاءالله می رود، نباید گفت چون در مرحله لقاءالله بدن راه ندارد، پس این انسان بدن ندارد و این حشر فقط حشر روحانی است بلکه در مرحله لقاءالله بدن راه ندارد اما در مرتبه «جنات تجری من تحتها الانهار» بدن راه دارد.

برای تقریب به ذهن این مطلب، مثالی می زنیم: مانند انسان متالهی که در کنار چشمه ای مشغول مطالعه است، این انسان متألّه گرچه بدن او در کنار آن چشمه و در کنار آن درخت لذت می برد، اما روح او که در معارف الهی می اندیشد، در آن باغ نیست، در کنار چشمه نیست، زیر سایه درخت نیست. پس شایسته است که بگوییم روح انسان به لقا حق رفت و بدن او در جنت است نه اینکه انسان بدن نداشته باشد و نه اینکه هر جا روح رفت، بدن هم حضور دارد و نه اینکه هر جا بدن هست، روح هم در همانجا محصور است. آنچه که در مسئله حشر مطرح است این است که انسان وقتی که محصور می شود یا سعادت مند است و به طرف بهشت راهنمایی خواهد شد و متنعم خواهد بود، یا شقاوتمند است که او را به طرف جهنم سوق می دهند که گرفتار عذاب خواهد بود. فرشتگان به استقبال بهشتیان می آیند و نسبت به آن ها درود و تحیت اهدا می کنند و دوزخیان را با غل و زنجیر سوق می دهند، این گونه از معانی تا حدودی قابل درک است.

اما معانی دیگری نیز در مسئله حشر مطرح است؛ اینکه انسان ها به صورت حیوانات محصور می شوند و اینکه این حشرشان به صورت حیوانات هم برای آن ها عذاب است.

آنچه که در این مسئله مهم است این است که چگونه انسان به صورت حیوان محصور می شود؟ انسانی که نوع برتر است، چگونه به صورت حیوان محصور می شود؟ آیا

حشر انسان به صورت حیوان یعنی به شکل و اندام حیوان درمی آید یا واقعا حیوان می شود؟
یعنی نفس او و حقیقت او هم نفس حیوانی و حقیقت حیوانی می شود؟

اگر به صورت و شکل و هیئت و اندام حیوان دربیاید، پس نفس انسانی محفوظ است و این شخص حقیقتاً انسان است منتها به صورت حیوان درآمده است، آن گاه مسئله تعذیب قابل شناخت است و انسان می تواند بفهمد که چرا خدای سبحان عده ای را این چنین عذاب می کند که آن ها را به صورت حیوان محسور می کند؛ یعنی این ها که در دنیا حرف می زدند و روی دو پا راه می رفتند، در قیامت یا خزنده خواهند شد یا نظیر حیوانات دیگر بر روی چهار دست و پا حرکت می کنند و قدرت حرف زدن ندارند مانند سایر حیوانات، اما انسانند که به اندام و شکل حیوان در آمده اند. جمع این دو معنا، ممکن است. یعنی خداوند متعال عده ای را به صورت حیوان محسور کند که آن ها انسان هایی هستند که به اندام و هیئت حیوانی درآمده اند؛ در اینجا تعذیب قابل درک است.

ولی اگر حقیقتاً حیوان باشند و به صورت حیوان محسور شوند و منظور از این صورت هم شکل و اندام به تنهایی نباشد، منظور از این صورت همان نفس و جوهر باشد، قهراً انسانی که تبهکار است و به سمت حیوانیت حرکت می کرد، این حقیقتاً حیوان می شود. همان طور که ظاهرش حیوان است، باطنش هم حیوان است. همان طور که شکل و قیافه اش حیوان است، نفس و صورت نوعیه اش هم حیوان است، اگر این چنین شد دیگر مسئله تعذیب قابل درک نیست؛ زیرا انسانی که حیوان شد، درکی ندارد تا احساس عذاب کند؛ این ها می فهمند که حیوان شده اند و می فهمند که به صورت حیوانی در آمده اند، پس انسانی هستند که حیوان شده اند. (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۲۲۵)

۲-۱ حقیقت فلسفی حشر

انسان در قیامت به صور گوناگون و به انواع گوناگون محسور می شود، انواعی که حد آن ها را کسی جز خدای سبحان نمی داند، زیرا درکات گناه، اقسام گناه، عدد آن ها و آثار

آن‌ها را کسی جز خداوند متعال نمی‌داند، صورت نفسانی او به منزله ماده است برای صور آینده، یعنی نفس در مرتبه ای رسیده است که هرگونه صور آینده ای را که خداوند متعال به او عنایت کند، می‌پذیرد. به وسیله عقاید و به وسیله اخلاق زمینه را فراهم کرده است که صورت بعدی را بپذیرد، زیرا در مسیری حرکت کرده است که دنباله دارد و این حرکت هم حرکت جوهری است نه حرکت عرضی؛ نه اینکه ذاتش ثابت است و اوصافش عوض شده است؛ بلکه ذات او یا به سمت درجات بالا رفته است یا به سمت درکات پایین آمده است؛ پس ذات او آماده است که صورت نوعی بپذیرد و انسان در قیامت به منزله نوع متوسط است که انواع فراوانی تحت اوست، البته زمینه‌ها در دنیا فراهم است و در قیامت پرده که برداشته شد، معلوم می‌شود درون این شیء چه بوده است.

همان‌گونه که هر متحرکی اگر بخواهد به یک هدفی برسد، یک مبدایی باید آن صورت و هدف را به این متحرک اعطا کند، این چنین نیست که این متحرک بدون فاعل و غایت، خودبخود به صورتی مصور شود، در عالم آخرت هم این چنین است؛ اینطور نیست که انسان خودبخود به صورت حیوان دربیاید یا خودبخود به صورت شیطان دربیاید، خداوند متعال است که صورت شیطانی یا صورت حیوانی را به این شخص می‌پوشاند و این صورت حیوانی، آن هدفی بود که این شخص به سمت آن حرکت می‌کرد.

خداوند سبحان این نفوس را در روز قیامت به صورتهایی ملبس می‌کند که مناسب با این ملکات و عقاید باشد. قهرا هر انسانی با یک صورتی محشور می‌شود و باهمان صورت می‌ماند. پس واقعا حیوان می‌شود یا شیطان می‌شود و مانند آن نه فقط شکل و اندام او عوض بشود. (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۲۲۷)

حشر انسان‌ها و خلائق به یک نحو نیست چون عقاید و اخلاق و اعمال گوناگون است، حشر آن‌ها هم گوناگون است؛

عده‌ای به عنوان وفد و مهمان نزد خدای متعال حاضر می‌شوند «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ

إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» (مریم: ۸۵)

عده‌ای به سوی آتش محشور می‌شوند. «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ» (فصلت: ۱۹)

عده‌ای نابینا محشور می‌شوند. «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه: ۱۲۴)

آن چیزی که باعث می‌شود انسان به سمت درجات یا درکات حرکت کند، افعال اوست «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسرا: ۸۴) اگر انسانی به سمت اسفل السافلین برود، اغراض حیوانی بر نفس او غالب است؛ لاجرم حشر او در قیامت نیز به همان صورتهای حیوانات است. (شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۱۸۸)

همچنین برای اثبات این مسئله، نیاز داریم که درباره تفاوت بین تناسخ ملکی و تناسخ ملکوتی، توضیح دهیم تا بتوانیم اثبات کنیم که انسان حقیقتاً به صورت حیوان محشور می‌شود نه اینکه ظاهراً اندام و هیئت او عوض شود. و در ادامه باید توضیح دهیم که اگر حقیقتاً نفس او، نفس حیوانی می‌شود، مسئله تعذیب را چگونه باید توجیه کرد؟ اینکه حشر آن‌ها به صورت حیوان، برای آنان عذاب است؛ اگر انسانی بخواهد به صورت خنزیر محشور شود، رسوا خواهد شد. اگر واقعا خنزیر بشود، در خنزیر بودنش چه خزی و رسوایی است؟ همه خنزیرهای دنیا در اینکه خنزیرند، هیچ خزی و رسوایی ندارند و همچنین حیوانات دیگر.

ابتدا باید این مسئله را اثبات کنیم که چگونه یک انسان به سمت حیوان شدن حرکت می‌کند و واقعا حیوان می‌شود؟ نه اینکه به صورت حیوان دربیاید و سیرت او انسان باشد، بلکه حقیقتاً نفس او نفس حیوانی خواهد شد. برای اثبات این مسئله باید تفاوت بین تناسخ ملکی و تناسخ ملکوتی را بررسی کنیم که یکی از این‌ها حق است و دیگری باطل.

۲-۲ تناسخ ملکی و تناسخ ملکوتی

تناسخ ملکی این است که روح، بدن را رها کند و به بدن حیوان دیگر یا انسان دیگر تعلق بگیرد. اگر روح بدنی را رها کند و به بدن دیگر در نشئه دنیا تعلق بگیرد، این تناسخ ملکی است؛ خواه صعودی باشد یا نزولی؛ خواه از بدن انسان به بدن انسان دیگری برود که در این صورت نسخ است، یا از بدن انسان به بدن حیوان دیگر برود که مسخ است، یا از بدن حیوان به بدن نبات یا جماد که رسخ و فتح است و همچنین تناسخ های صعودی، مرحوم ملاصدرا همه را باطل می دانند؛ ممکن نیست روح بدنی را رها کند و به بدن دیگر در نشئه دنیا تعلق بگیرد. (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۲۲۸)

اما تناسخ ملکوتی را نه تنها ابطال نمی کنند، بلکه اثبات می کنند و آن را ضروری می دانند.

تناسخ ملکوتی آن است که نفس در طول زندگی خود وقتی به یک عقاید و اعمالی مبتلا شده است، سرگرم ساختن یک صورت حیوانی در نهان خود است. وقتی که این بدن طبیعی را رها کرد، با بدنی که در نهان خود ساخته است، محشور می شود. یعنی بعد از برداشته شدن آن حجاب و برطرف شدن این بدن، آنچه که در این مدت ساخت، ظهور و بروز می کند؛ نه اینکه نفس بعد از اینکه این بدن را رها کرد، به بدن حیوان دیگر تعلق بگیرد، یا به آن حیوان و یا مجسمه از پیش ساخته تعلق بگیرد بلکه هم اکنون که در دنیا وجود دارد، یک موجود چند طبقه و چند رتبه ای است. یک رتبه و طبقه اش همین بدن مادی و طبیعی است که هم خودش احساس می کند و هم دیگران احساس می کنند. یک طبقه اش آن حیوانیت و آن بدنی است که می سازد، یا خوب است یا بد و احیاناً اگر خود اهل معنا باشد، مشاهده می کند و اگر خود اهل معنا نباشد، دیگران که اهل کشف و شهودند، باطن او را مشاهده می کنند و اگر دیگران هم اهل شهود نبودند و باطن او را ندیدند، هنگامی که موت فرا می رسد و باید این بدن را رها کند، آن بدن درونی ظهور

می‌کند و اگر این شخص، انسان کاملی بود، نشئه سوم هم دارد یعنی نشئه عقلانی هم دارد و به حد مجرد عقلی هم می‌رسد اما اگر انسان کامل نبود، این دو مرتبه را دارد. پس دو مرحله مشترک بین همه انسان‌هاست؛ مرحله طبیعی که همین بدن ظاهری است و مرحله مثالی که همان صورت برزخی است که انسان می‌سازد.

اگر آن صورت برزخی صورت بدی باشد، حجاب است و نمی‌گذارد که او از نشئه برزخ به نشئه مجرد عقلی راه پیدا کند و اگر آنچه که ساخت، جزء صور حسنه است، نه تنها حجاب نیست بلکه یک وسیله خوبی است که او از نشئه مثال و برزخ عبور کند و به نشئه عقل برسد. اگر کسی گرفتار شهوت، غضب، جهل و یا عقاید سوء بود، این در درون خود یک حجابی ساخت؛ آن حجاب نمی‌گذارد که او به نشئه عقل برسد و فقط در نشئه خیال و وهم به سر می‌برد و گرفتار شهوت و غضب است، یعنی از نظر بینش‌های علمی گرفتار خیال و وهم است و از نظر اعمال و اخلاق گرفتار شهوت و غضب است، این قدرت بالا رفتن ندارد. او در جهنم دچار دو عذاب است؛ یک عذاب معنوی و یک عذاب ظاهری. اما عذاب ظاهری او روشن و مشترک است، همان آتش سوزانی است که جسم و بدن و پوست را می‌سوزاند و عذاب باطنی او در حد تخیل و توهم است، یعنی نفس او که به مرحله مجرد وهمی و مجرد خیالی رسیده است، با همان خیال و وهم او را می‌سوزاند؛ یعنی یک سلسله عذاب‌ها مانند آنچه که در این آیه شریفه بیان شده است: «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا؛ هرگاه پوستشان بسوزد، پوست دیگری جایگزین آن می‌کنیم» (نساء: ۵۶) برای پوست و بدن اوست و یک سلسله دیگر عذاب‌ها که در این آیه بیان شده، «تَأْوَى إِلَيْهِ الْمَوْفِقُونَ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئِدَةِ؛ آتش برافروخته خداست * آتشی که بر دل‌ها برآید و چیره شود» (همزه: ۶ و ۷) در حد مجرد خیالی و مجرد وهمی است و به حد مجرد عقلی نمی‌رسد.

بنابراین دو نحو عذابی که برای کافر و منافق است، یک نحوه اش جسمانی است و یک نحوه اش در حد خیال و وهم است؛ یعنی نفس این‌ها که به مرحله خیال و وهم رسیده است، در همان مرحله معذب است اما برای مومنین و اولیای الهی، گذشته از آن نشئه جسمانی و لذت‌های جسمانی که «فی جنات و نهر» لذت می‌برند، نشئه عقلانی دارند که «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» و این نشئه عقلی قابل قیاس نیست با آن نشئه وهمی و خیالی که کفار و اهل نفاق گرفتار آن هستند.

بنابراین الان مدعا این است که انسان در درون خود سرگرم ساختن یک حیوان است؛ حیوان بالمعنی الاعم یعنی یک موجود زنده.

این موجود زنده گاهی به همین صورت انسانی دنیایی محشور خواهد بود و گاهی به صورت خنزیر و امثال ذلک خواهد بود. او مشغول ساختن و تأمین حیات یک موجود درونی است؛ وقتی این قشر بیرونی برطرف شد، آن درون ظهور می‌کند، یا اهل بهشت است یا اهل جهنم که به صورت حیوانات درمی‌آید.

۲-۳ اثبات تناسخ ملکوتی در حکمت صدرایی

آنچه که انسان انجام می‌دهد یک وصف وجودی است که با جان عجین می‌شود و زمینه استعدادی جان را آماده می‌کند تا واهب الصور، صورتهای مناسب را افاضه کند، یا صورت خوب یا صورت بد. اگر کسی به سمت شهوت حرکت کرد یا به سمت غضب حرکت کرد، اوایل این صفت برای او حال است؛ اما کم کم وقتی ملکه شد، این نفس او شهوی خواهد بود، یعنی این اشتها داشتن و شهوتران بودن برای او ملکه است و این درجه وجودی برای نفس به عنوان صورت خواهد بود و این نفس، نفس شهوی می‌شود. وقتی که نفس شهوی شد، خدای سبحان بدنی که مناسب با این نفس شهوی باشد که همان بدن خنزیری است به او عطا می‌کند. یا اگر نفسی به سمت شحوح و حرص حرکت

کرد، این نفس شحیح و بخیل می‌شود و آن گاه خدای متعال بدنی که مناسب با این نفس باشد به او عطا می‌کند. این شخص در باطن خود مور است، یک موجود حریص و آزمند است. وقتی که این قشر طبیعی گرفته شد، آن حقیقت او و نهان او که مور بودن اوست، ظاهر می‌شود؛ چون مور یک حیوان طماع است، اگر بپرسند «النمل ما هو؟» در جواب می‌گویند «حیوان طماع»، حیوان ناطق نمی‌گویند. اگر شخصی به نام زید هم به سمت طمع حرکت کند، حیوانیت اش که مشترک است با سایر حیوانات، اما نفس او به جای اینکه به سمت زهد و عقل حرکت کند، به سمت آز و حرص حرکت کرد، اوایل که حال بود، قابل گذشت بود اما بعدا که ملکه شد و راسخ شد و این حرص و طمع در جان او رسوخ کرد، چون در جان او رسوخ کرد، نحوه وجودی او شد و چون نحوه وجودی او شد، پس حقیقت او را حیوانیت و بخل تامین می‌کند و همان حدی که برای مور ذکر شد، برای زید هم ذکر می‌شود و در جواب «الزید ما هو؟» گفته می‌شود: «حیوان ناطق حریص» چون حقیقت او و نفس او همان حیوانیت است و برای حرص و بخل که ملکه او شده، خدای متعال بدنی متناسب با این نفس به او عطا می‌کند که همان بدن مور است. او قبل از آنکه بدنش کوچک شود، روحش کوچک شده بود و بعد بدن کوچک به او دادند. این چنین نبود که اول به او بدن بدهند و بعد روح. چون روح او، روح مور است، بدن مور هم به او دادند.

این چنین نیست که این اوصاف نفسانیه کاری به جان انسان نداشته باشد؛ بر اساس حرکت جوهری، انسان وقتی حرکت می‌کند، جوهر ذاتش حرکت می‌کند، یا به سمت درجات و یا به سمت درکات. این چنین نیست که جانش ثابت باشد و این اوصاف روبنا باشد و در جان او بیاید و در ذات او تحولی ایجاد نکند بلکه هر صفتی اگر ملکه راسخه شد، در ذات او تحول ایجاد می‌کند و وقتی در ذات او تحول ایجاد کرد، به منزله فصل اخیر ذات او می‌شود و وقتی فصل اخیر ذات او شد، یک نوع جدا خواهد بود. (شیرازی،

۲-۴ تفاوت تناسخ ملکی و ملکوتی

فرق تناسخ ملکوتی با تناسخ ملکی در این است که در تناسخ ملکیه که محال است، یک نوعی به نوع دیگر تبدیل می‌شود ولی در تناسخ ملکوتی، نوع به نوعی که در طول اوست، تبدیل می‌شود نه به نوع در عرض. در تناسخ ملکی، صورت نوعیه یک نوعی، بدن او را رها می‌کند و به نوع دیگر و بدن آن نوع دیگر تعلق می‌گیرد؛ اما در تناسخ ملکوتی انسانیت محفوظ است، یعنی این شخص حیوان ناطق، حیوانیت و ناطقیت و هوش و عقلش را در راه حرص و طمع پیاده کرده است، اگر سؤال کنند «زید طماع ما هو؟» نمی‌گویند حیوان شحیح مثل مور که حیوانتیش را با شح و بخل در حد او ذکر می‌کند، بلکه می‌گویند «حیواناً ناطقاً شحیحاً» این انسانی است که حیوان شده است لذا از آز و طمع او به مراتب بیشتر از آز و طمع یک مور است و لذا اضل سبیلا از مور خواهد بود. مور در حد حیات حیوانی گرفتار شح و بخل است اما انسان با داشتن آن مشاعر انسانی، همه آن هوشها را در خدمت بخل پیاده کرده است، لذا آزمندی یک انسان بخیل به مراتب بیشتر از حریص بودن یک نمل است، او انسانی است که حریص شده است بر خلاف نمل، از این جهت اضل سبیلا از حیوان خواهد بود.

اگر مسئله حرکت جوهری نبود و نفس در ذاتیاتش هیچ تحولی نداشت و این اوصاف فقط روبنا بود، اثبات تناسخ ملکوتی سخت بود. اما بر اساس حرکت جوهری، یک انسان هرکاری که می‌کند، در درونش یک تحولی ایجاد می‌شود. اگر اهل معصیت و گناه باشد و راه توبه را هم ببندد، این سیئات در جان او رسوخ کرده و در درون او راه پیدا می‌کنند. بنابراین این چنین نیست که نفس، فصل اخیر جدیدی پیدا نکرده باشد و در درون او تحول پیدا نشده باشد بلکه واقعا یک صورت اخیر پیدا کرده است و فصل اخیر پیدا کرده است و واقعا حیوان شده است منتها انسانی است که حیوان شده است. قهراً این انسانی که در دنیا است، نوع متوسط است و در تحت این انسان، انواع بی شماری است که هرکدام از آن انواع

ممکن است انواع دیگری داشته باشند یا دارای اسماء فراوان باشند و انسان یا اهل سعادت است که در درون خود سرگرم ساختن حیات و حیوان خوب است و قهراً از آن راه می‌تواند ترقی کند و به نشئه عقل برسد و یا گرفتار سدسازی است و جلوی راه خود را می‌بندد، این در همان نشئه خیال و وهم سرگردان است و متوقف نمی‌شود و ترقی نمی‌کند. پس اثبات تناسخ ملکوتی بر اساس حرکت جوهری سخت نیست. (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۲۱۱)

منظور ملاصدرا از «حیوان صوری» در عبارت: «إن فی داخل بدن کل إنسان و مکمن جوفه حیوانا صوریاً» (همان، ص ۲۲۷) این است که فقط با صورت زنده است نه با ماده، نظیر حیوان دنیا نیست که مرکب از ماده و صورت باشد. حیوان دنیا گذشته از اینکه مبدا فاعلی و غائی دارد، مبدا مادی هم دارد ولی حیوانی که در نهان انسان است، فقط مبدا فاعلی و غائی دارد و دیگر مبدا مادی ندارد، آن را از سنگ و گل نساختند، او با نماز و روزه ساخته می‌شود یا با کفر و نفاق ساخته می‌شود و این حیوان همه اعضا و قوا و حواس را دارد و بالفعل هم موجود است نه اینکه بعداً پیدا شود و یا بعداً با مرگ بدن از بین برود، بلکه با مرگ بدن، ظاهر می‌شود. این حیوان به معنای عام است، شامل صورت انسانی هم می‌شود. این حیوان روز قیامت محشور می‌شود به صورتی که مناسب با معنای آن باشد. انسان یا مشغول ساختن صورت جمیل است یا صورت قبیح، یا به سمت سخا و شجاعت و عفت حرکت می‌کند یا به سمت بخل و اسراف و حرص و طمع. آن‌که در نهان انسان است، آن را عذاب می‌کنند یا ثواب می‌دهند اگرچه این بدن ظاهری از بین رفته باشد.

حیات آن بدن برزخی نظیر این بدن دنیایی نیست. بدن دنیایی چون یک امر مادی است، زنده بالعرض است. اگر نفس تعلقش را از آن بگیرد، این بدن می‌پوسد و حیاتش را از دست می‌دهد اما آن بدن درونی، حیاتش بالذات است مثل خود نفس، هرگز نمی‌میرد.

این بدن در قیامت بر صورت هیئتها و ملکاتی که نفس در دنیا به دست خود کسب

کرده است، محشور می‌شود.

در توضیح این قسمت جناب ملاصدرا از لفظ صیروت استفاده کرده‌اند که ناظر به همین معناست، «اشاره الی انقلاب النفوس فی جوهرها و صیورتها» (همان، ص ۲۲۸) یعنی این انسان‌ها به صورت حیوان شدند و در روز قیامت که انسان‌ها منتشر می‌شوند، درون همه باز می‌شود و آنچه که در دل‌ها و درون آنهاست، نمایان می‌شود و انسان‌ها به صور گوناگون حیوانات درنده و وحوش و بهایم و موزیات محشور می‌شوند.

۳- نفخ صور

در بحث نفخ صور، روایات مختلفی بررسی می‌شود که نفخ صور چیست؟ گاهی از باب تشبیه معقول به محسوس، همین صور ظاهری تفسیر می‌شود یعنی شیپور؛ خداوند متعال برای اینکه همگان را یکجا بمیراند یک نفخی دارد و برای اینکه همگان را یکجا جمع کند، یک نفخی دارد و این از باب تشبیه معقول به محسوس است که در شیپور دمیده می‌شود و برخی معتقدند که این شیپور از نور است و یک نفخ برای اماته است و یک نفخ برای احیا. اما ملاصدرا معتقد است که هر دو نفخ برای احیاست و برای اماته نیست؛ منتها انسان وقتی وارد عالم برزخ می‌شود و از دنیا رخت بر می‌بندد و یا وقتی وارد عالم آخرت می‌شود و از برزخ رخت بر می‌بندد، از آن جهت این را اماته نامیدند والا نفخ برای اماته و خاموش کردن نیست، برای روشن کردن و زنده کردن است؛ منتها چون این انسان وارد قیامت کبری می‌شود و از عالم برزخ رخت بر می‌بندد از این جهت گفته می‌شود که با نفخه اول همه می‌میرند و با نفخه دوم همه زنده می‌شوند؛ در حالی که با دمیدن اول و با دمیدن دوم، با هر دو زنده می‌شوند؛ دمیدن اول یک حیات است و دمیدن دوم حیات فوق حیات است. پس نفخ برای آن نیست که ارواح قبض بشود و از بین برود بلکه برای آن است که وارد نشئه جدید بشوند و این ورود به نشئه جدید، ترک نشئه پیشین را در بر دارد. (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۹ ص ۲۷۷)

از حضرت رسول(ص) درباره صور پرسیدند، ایشان فرمودند که صور شاخی از نور است که اسرافیل آن را به دهان گرفت مانند لقمه‌ای و این صور یک قسمت وسیع دارد و یک قسمت تنگ (یعنی مانند مخروط است) و در اینکه قسمت ضیق آن بالاست و قسمت واسع آن پایین، اختلاف است. همه این‌ها از باب تشبیه معقول به محسوس است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ه.ق، ج ۲، ص ۱۳۰)

۳-۱ نظر فخر رازی در باب نفخ صور

امام فخر رازی در تفسیر کبیرش سه قول و معنا برای صور بیان کرده است:

اول به معنای همان شیپور که در روایات آمده است.

دوم صور به فتح واو که جمع صورت باشد، یعنی صُورِ احیا می‌شوند، نظیر آنکه خداوند در بدو پیدایش انسان‌ها فرمود: «وَتَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹). همان‌طور که در بار اول خداوند روح دمید و انسان را احیا کرد، در هنگام قیامت کبری هم که بخواهد موتها را احیا کند، ارواح را در صورتهای آن‌ها می‌دمد؛ پس در این صورت دیگر صحبت از شیپور و قرن و شاخ نیست.

سوم نفخ صور استعاره است و مراد از آن بعث و نشر است. (فخر رازی، ۱۴۲۰ ه.ق، ج ۲۷، ص ۱۶۶)

مطلب بعدی در این زمینه درباره معنای نفخ است؛ امام رازی می‌گوید نفخ اول برای اماته است و نفخ دوم برای احیاست چون در آیات قرآن آمده است: «ثم نفخ فيه اخري فاذا هم قيام ينظرون» (زمر: ۶۸)؛ از مفهوم این آیه درمی‌یابیم که دو نفخ داریم، اولی برای موت است و دومی برای احیا که با نفخ اول همه می‌میرند و با نفخ دوم برمی‌خیزند و نگاه می‌کنند.

۳-۲ نقد ملاصدرا بر نظر فخر رازی

ملاصدرا روی استنباط فخر رازی، نقدی دارند و می‌فرمایند: نفخ از جانب خدای متعال، فقط احیا است و او فیض می‌دهد. همان‌طور که در برزخ این چنین است، وقتی کسی وارد برزخ می‌شود، دنیا را ترک می‌کند، موت به لحاظ دنیاست و وقتی هم وارد قیامت کبرا می‌شود، برزخ را ترک می‌کند، موت به لحاظ برزخ است و گرنه کار خدای سبحان احیاست. پس از این جهت که گذشته را ترک می‌کند، موت است و از این جهت که نشئه دیگری در پیش دارد، در حقیقت حیات است و لازمه ورود به نشئه عالی، موت از نشئه سافل است و وقتی موجودی به مرحله بالاتر راه یافت، از مرحله پایین می‌گذرد. پس در حقیقت با نفخه اول، اجساد می‌میرند و ارواح زنده می‌شوند (زنده شدن ارواح یعنی آزاد شدن آن‌ها از طبیعت و بدن) و این مرحله قیامت صغری است که انسان از بدن رها می‌شود و با نفخه دوم که قیامت کبری است، از خود رها می‌شود و به سوی خدای سبحان قیام می‌کند.

پس نفخه برای احیا و روشن کردن است، با نفخه اول صورت طبیعی زائل می‌شود (به وسیله موت) و صورت برزخی ظاهر می‌شود. مانند اینکه به ذغال حرارت می‌دهیم، سیاهی و سردی از او گرفته می‌شود و سرخی و گرمی به او داده می‌شود؛ در حقیقت این دمیدن، به ذغال حیات جدید می‌دهد و خصوصیت عالم طبیعت را از او می‌گیرد؛ پس با نفخه اول، صور طبیعی، خصوصیت‌های طبیعی را از دست می‌دهند و برای پذیرش صور برزخی آماده می‌شوند. وقتی خصوصیت‌های طبیعی ابدان طبیعی، رخت بربست و به صورت برزخی رسیدند، این صور برزخی برای دریافت روح آماده می‌شوند.

پس هر دو نفخه برای احیاست، نفخه اول برای حیات است و نفخه دوم برای حیات ارفع از اولی است، برای بقائی است که بعد از آن فناپی نیست. (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص

۴- ارض محشر

ملاصدرا «أرض المحشر» را همین زمین موجود می‌داند که به تصریح آیه ۴۸ سوره ابراهیم «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» در آن تبدلی رخ داده است؛ همان‌طور که کلیه اجسام و بدنهای دنیوی به جسمی غیر از جسم مادی خود تبدیل شده‌اند، زمین نیز به زمینی غیر از این زمین دنیایی و با جسم مادی تبدیل می‌شود؛ زمینی که جمیع خلایق از اول تا آخر دنیا در آن جمع می‌شوند. (شیرازی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۱، ص ۲۸۹) وی در موضعی و در پاسخ به این شبهه درباره معاد جسمانی، که مقدار و جرم زمین مادی و جسمانی محدود است، پس چگونه بدن‌های نامحدودی از آن برای پیوستن به نفوس نامحدود در قیامت شکل می‌گیرد، می‌گوید:

قابلیت و قوه (هیولا) ذاتاً مقدار و محدودیت پذیر نیست، لذا فعلاً امکان پذیرش مقدار و انقسام غیرمتناهی را، هرچند به صورت متعاقب دارا است، گذشته از اینکه زمان آخرت از جنس زمان دنیا نیست، چراکه یک روز آن پنجاه هزار سال دنیا است، پس زمین به همین صفت فعلی محشور نمی‌شود و حشر آن با صورت اخروی است. (همان، ص ۲۷۲)

همچنین ایشان در اسفار، تحلیل دیگری نیز آورده‌اند که شرح آن ذکر می‌شود:

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (زمر: ۶۹) و تلك الأرض الأخروية هي صورة نفسانية ذات حياة و قبول للإشراقات العقلية الفائضة منه تعالى و يمكن أن يراد بها هذه الأرض بعد قبضها فإنها إذا صارت مقبوضة بأيدي سدنة الملائكة الجاذبة يصير صورة نفسانية قابلة- لأن تجذبها و تقبضها أيدي الرحمن كما قال وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (زمر: ۶۷)». (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۹، صص ۲۶۶ و ۲۶۷)

زمین قیامت با نور پروردگار روشن می‌شود و نظیر زمین این دنیا نیست که با نور خورشید و ماه و ستارگان روشن شود.

همچنین آن زمین، صورت ادراکی دارد یعنی مانند یک موجود زنده است و درک دارد و اشراقاتی که از سوی خدای متعال فائض است، قبول می‌کند و البته زمینی که در قیامت ظهور می‌کند، باطن همین زمین دنیا است چون زمین دنیا شهادت می‌دهد و شکایت می‌کند.

مسئله دیگری که مطرح است، توضیح این آیه مبارکه است که می‌فرماید زمین در قیامت در قبضه خداست. جناب ملاصدرا با بیان احتمالی نه یقینی این مسئله را بررسی می‌کند (چون جزم به این مسائل کار آسانی نیست و ایشان در حد احتمال بیان می‌کنند) که زمین اخروی همین زمین دنیوی است منتها بعد از اینکه این زمین به دست خدمه ای داده شده که اینها ملائکه‌ای می‌باشند که زمین را به صورت یک نفس و موجود مدرک می‌گردانند که به درجه و مرحله ای می‌رسد که دست خدای سبحان او را قبض کند و از نظر درجه وجودی، متقرب الی الله می‌شود همانگونه که در آیه شریفه فرمود که زمین در قیامت مقبوض خداست.

همچنین ذکر این نکته هم ضروری است که زمین محشر کامل و زمین دنیا ناقص است و این نقص نیز نسبی هست و مبنای آن، این است که نقص دنیا و موجودات واقع در آن در مقام قیاس با آخرت و موجودات اخروی هست؛ پس هر دو زمین از سنخ واحد هستند ولی زمین آخرت کامل‌تر است و زمین دنیا که دارای طبیعت ظلمانی و مرکب از عناصر است، ناقص هست. (شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۳۰۴)

نتیجه گیری

۱. ملاصدرا مساله بعث را برانگیختن انسان و رها شدن او از هیئات بدنی می داند. هنگامی که تعلقات نفس نسبت به بدن بسیار کم شد و نفس قوی شد، وارد قیامت کبری می شود.

۲. از نگاه ملاصدرا حشر خلاق بر حسب اعمال و ملکه های آنها به اشکال مختلفی است؛ از آنجاکه تکرار افعال مختلف باعث حدوث اخلاق و ملکه های متفاوتی می شود، هر صفت و ملکه ای که در دنیا بر انسان غلبه کرده باشد، در آخرت با صورتی متناسب با همان محسور می شود. کارهای اشقیا بر حسب همت کوتاهی که دارند، از راه یابی به عالم ملکوت قاصر است و در برزخ حیوانی می ماند. از آنجاکه تصورات آنها در اهداف حیوانی منحصر است، در آخرت هم به همان صورت حیوانی محسور می شوند. این حیوان، اکنون موجود است و با مرگ بدن عنصری گوشتی از بین نمی رود.

۳. حیات بدنی که روز قیامت محسور شده و ثواب و عقاب می بیند، مثل حیات بدن دنیایی نیست که از خارج به آن وارد شود، بلکه حیات آن مثل حیات نفس ذاتی است.

۴. صدرا با تأکید بر حشر جسمانی معتقد است انسان در دنیا می تواند به فرشته یا شیطان تبدیل شود؛ اگر علم و تقوا بر او غالب شود به فرشته تبدیل می شود و اگر غضب و تهاجم به دیگران بر وی غلبه کند، به شیطانی درنده تبدیل خواهد شد. در قیامت هرکس متناسب با اخلاقیاتی که در دنیا داشته محسور می شود.

۵. انسان های شقی به حسب همت قاصر و نازلی که دارند، همواره دارای تصورات شهوانی و غضبانی هستند، بنابراین روز قیامت به شکل حیواناتی در می آیند که شهوت و غضب در آنها غلبه دارد.

۶. در درون هر انسان، حیوان برزخی با جمیع اعضا و اشکال و قوا و حواس وجود دارد. این حیوان برزخی یا حیوان انسان صفت به هنگام حیات انسان وجود دارد و با مرگ بدن از بین نمی‌رود و به حیات خود ادامه می‌دهد. روز قیامت هم با جسم و صورت متناسب خود محشور می‌شود و ثواب و عقاب می‌بیند.

۷. ارض محشر یا زمین قیامت، در حقیقت همین زمین دنیایی است که در آن تبدیلی رخ داده است و حشر آن به صورت اخروی می‌باشد و دیگر صورت دنیایی و جسم مادی ندارد.



فهرست منابع

۱. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۲، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، تهران، بنیاد حکمت اسلامی، چاپ اول، ج ۹.
۲. _____، ۱۳۶۰ ه.ش، أسرار الآیات و أنوار البینات، تحقیق خواجه‌جوی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، چاپ اول.
۳. _____، ۱۳۶۶ ه.ش، تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، قم، بیدار، چاپ دوم، ج ۲.
۴. _____، ۱۳۸۷ ه.ش، مشاهد الالوهیه (شرح کبیر بر شواهد الربوبیه)، غلامحسین رضائزاد، قم، آیت اشراق، چاپ اول، ج ۳.
۵. _____، ۱۳۶۳ ه.ش، مفاتیح الغیب، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
۶. _____، ۱۴۱۷ ه.ق، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه (مقدمه عربی)، بیروت، موسسه التاريخ العربی، چاپ اول، ج ۲.
۷. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ه.ق، تفسیر کبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه احیاء تراث عربی، چاپ سوم ج ۲.
۸. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، ۱۴۱۵ ه.ق، تفسیر الصافی، تهران، مکتبه الصدر، چاپ دوم، ج ۲.